

یک عمر جدایی به هوای نفسی وصل

ریحانه کرباسیاف
تهران



250 like

دوباره و قتشه جنون پیگیرن / قرار
مادر از بیون پیگیرن
صد از دن دوباره مادرارو / عکس
بیارن استخون پیگیرن

سی و هشت سال است که سپیده دم، کوچک لاله های حیاط به یاد تو جوانه می زند. مدت هاست باران در جست و جوی توبه خیابان سرک می کشد و نسیم در ترب و قتاب نشانی ات گرد خاک و افلاک آواره شده است.

سال هاست نفس که ازانده خانه سینه برون می رود پرندۀ می شود، روی طاقچه خاطره می نشیند و پلک توانوازش می کند تا اندک امیدی برای بازگشت به نفس حزن بیاید. با این همه اماین بارهم نشد، مثل تمام این سی و هشت سال پریشانی نشد، نشانی شنیدند و شرم زده، شوریده حالی شیشه دل را به کاشانه شکسته عطش، آشنا نگاه داشتند.

من دیدم که لاله ها جوانه زدن را عادت پنداشتند، باران به خیابان ماند، سرگیجه نسیم را پاییز تسبیک شد، پرنده نفس محبوس ماند و قصه پروازرا در دل مورکرد، گویی همه چیز و همه کس بغض انتظار را فرخورده بودند.

اما در همه آشوب و آشتفتگی نیامدند و عادت پنداشی اهالی خیابان چشم به راهی، مادرت همچنان بردارمید می کوبد، عکس تواریه هم نشان می دهد و دل نگران می پرسد: فرهاد... فرهاد بجنوردی! میشناسی اش؟ او می کوشد شاید التیامی بر داغ زخم روزهای غربت تنش پیدا کند. مادر است و همین نگرانی ها، منتظر ماندن ها، چه فرقی می کند؟ زمانی برای کودک خردسال در راه دبستانش و امور بزرگ رسانید استخوان های فرزنش زلف در هرم می تند و دل آشوبی هایش را گره می زند و اینجا در رثای زنگ زده زمان، در بی نامی آدمی و در گنایمی کوچه هادعا گوییم تا بازگشت پیکرت، قطه ذوقی بر کوپر دل مادر امیدوار قصه بچکاند.

علوم انسانی خوانده ها

فاطمه حق فروش
تهران



200 like

خدایی از کجا به ذهن رسیده، آخه!
آخ؟!

چیه میزین تو سریقه رشته ها؟
باشه آقا شما خاص!

همیشه فکر می کردم به عنوان یک «عاخ» باید لفظ قلم صحبت کنم. بله درست خواندید، اشتیاه تایپی نیست. اشتیاه امالی هم نیست. حتماً الان برایتان سوال شده که عاخ آن هم باعین دیگر چیست؟ شاید گمان کردید فرهنگستان زبان و ادب پارسی دوباره به جای کلمه ای بیگانه، کلمه ای جدید به فرهنگ لغات اضافه کرده است. اگر نظرتان این است، سخت در اشتباهید عاخ، مخفف عبارت «علوم انسانی خوانده ها» است. وقتی تصمیم گرفتم وارد رشته علوم انسانی شوم با خودم گفت: «تو باید با دیگران متفاوت باشی. باید بتوانی همه را متأثر کنی. باید یک عاخ واقعی شوی». آن زمان، متفاوت بودن را در تفاوت صحبت کردنم می دانستم.

روز اول، معارف امام با قرائت بخشی از دیباچه جناب فردوسی آغاز و با گرفتن سین و لام و الف و میم از گل سوسن، لاله، آلاله و مریم، دسته گل سلام به حضار تقديم شد. البته مسؤول جلسه تا فهمیدن تاریخچه آباء و اجدادیم نمی گذاشت دستان سردد تریبون از دستانم جدا شود. درست است که با آن طرز صحبت کردن سوگلی مسؤولان دیبرستان شده بودم اما صحبت هایم در جمع های دیگر خوب دارند از این نظر نتوانستم روی هم سن و سالانم تاثیر بگذارم؛ چه برسد به جوامع بزرگ تر می خواستم عاخ واقعی بشوم. عاخ تاثیرگذار نه عاخی که آخر مردم را درآورد، عاخی که از جنس مردم نبود، عاخی که خاص جلوه می کرد، عاخی که با جامعه اش همسو نمی شد و دیگر نمی توانست تاثیرگذار باشد. من خاص شده بودم اما همین خاص شدن، سداده افخم شد.

مزایای جنگ

مبینا اسداللهی
تهران



200 like

جنگ - نرم

والاجنگ این روزای ما فقط شده
مبارزه با کرونا

مامان بزرگ می گفت (جنگ خسته کننده و آزاردهنده است) حقم داشت، برادر و شوهرش رو در جنگ تحملی از دست داد بود، ولی از نظر من جنگ خوبه البته جنگی که به کسی آسیب نرسونه مثل جنگ بین دودوست همکلاسی در کسب بهترین نمره، جنگ بین دودوست در خوب بودن و در عالم رفاقت، جنگ یه مادر برای تربیت درست بچه هاش یا مثلا جنگ من برای به دست آوردن رویاهام... مامانم برعکس مامان بزرگ میگه (جنگ بستگی داره و اسه چه کاری باشه، باید هر چیزی روتی موقدیت خودش سنجدید و بعدش معیار خوب و بد و اشن گذاشت) مامانم همیشه تشویق می کنه و وقتی اضطراب من برای نتیجه کارم رومی بینه میگه (اختیرون تو الانم موفق، جنگیدن توراه درست رو یاد گرفتی بر عکس خیلی از آدماء از تیجش نترس که خدا همراه است شنیدی که میگن از تو حرکت از خدا برکت، پس دلت رو بسپاره اون بالایی چون تو استارت کار رو زدی...).

راستش مامانم همیشه وسط نالایدی هام مثل یه فرشته به دادم رسه. الحق که بهشت زیر پای مادر است. به قول مامانم اگه واقعا واسه یه کاری تلاش کنی مشکلات جلوت سبز میشن و تو باید ناراحت شی، بلکه باید بدونی این یه آزمون از سمت خدا راست هم می گفت. اگه انسان و اسه کاری تلاش نکنی متوجه سختی راه نمی شه، آخرین جمله دفتر خاطراتم رو می خونم و می خندم و از خدا شکر می کنم به خاطر همه چی، دفتر و کادو پیچ می کنم و به عنوان کادوه دخترم هدیه اش میدم تا در ختم مم مثل من و اسه رویاهاش بجنه و موفق شه.

قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۳۹ ۱۳۹۹ آذر ۲۰

نو جوان

ج م ج

علی رستمی
تهران



50 like

خيال پوچ

اميده و ارم وقتی از در مدرسه بیرون میایی، یکی از همین سفینه فضایی های نقره ای فرود آید و چندتا از این موجودات سبز که چشم های سیاه درشتی دارند، بیانید و تورا با آن یکی قسمه ای چرم با تمام برجه های درونش خاکستر کنند. با مثلا وقتی داری سوار پیو پارس سفیدت می شوی، یک گله گرگ درند حمله کنند به تو و چنان تکه شوی که بزرگ ترین عضو به جا مانده از تو گوشت باشد! یا مثلا... چهارشنبه عصر پاییزی بود، هی رقم به سمت مترو تابروم خانه، کرونا نبود، هوا خوب بود، اما هموای من نه! خط من بسیار هم خوب است، اما دیگر حسابان ما، نظری دیگر داشت.

چند بازی گفت، جان ما خودت می فرمی چی نوشته؟ و من هم باحالتی که گویا، تمام ظلم های جهان بر من فرود آمد و دارم شکوه می کنم از این نادالتها، می گفتم: استااااد، این دفعه رو بیخشید دیگه، درست نوشتم که! و با کسب نمره کامل یک امتحان دیگرا هم رد می کرد، اما این دفعه نگاهی تاسف بار انداخت به من ورق راتوب کرد و با یک پرتاب سه امتیازی، آن را به درون سطل زباله گوشه کلاس انداخت.

مات و میهوت بودم، عصبانی بودم، اما خوب در دنیای واقعی نمی شد کاری کرد! اما در دنیای ذهنی من چرا، هر کاری بخواهم می کنم! دائم امداشتی استاد حسابان را در موقعیت های دردآور و زجرآور تصور می کردم و آرزو هی کردم کاش می شد کمی حرصم را خالی کنم، آن قدر حواسم در گیر استاد بود که نفهمیدم کی سوار قطار شدم، آهنگی پلی کردم، (بی معرفتی). بدون که بدم میاد من ارت! ای استاد ای استاااد، من جدا نمی دانم که چه... آقا یون خانوم! داشای گلم، خواهرا محترم! امروزیه چاقو آوردم یعنی در حد! چاقو سامورای! بد خواه داری، دشمن داری، یه دونه از این بیربنن چنین و چنانش کن، به جون خودم عالیه. نمی خرد؟ چاقوفروشی بود که داشت از این چاقوهای دسته پلاستیکی می فروخت که به چاقوی لیزیزی معروفند. یکدانه قرمذش را روی پیشخوان خانه داریم! «ای بابا! آقا میگم به دونه از این بیرتا ده سال کار می کنه، اصلاح حرف ندارن! این دستگیره مترو بین. اره هم نمیتونه بند اینا رو بیره، نیکاه کن اینجا رو...» و افتاده بجهان بند یکی از دستگیره ها و به طرف العینی بند را ببرید! «حال کردید جان ما؟ بخیرید دیگه بابا. آه. مثل این که کاسب نیستم، خدا حافظ همه داشای گلم و خواهرا محترم! مرد چاقوفروش پیاده شد... لعنت بر شیطان!

سند کمپانی، سند مالکیت، کارت خودرو و کلیه اسناد سواری هاج بک اموی ام ۵۱۰، مدل ۱۳۹۶، رنگ سفید روغنی، شماره موتور MVM371FBHG004886 و شماره NATEBAPM1H1006028 پلاک ۴۷۶۴۲۷-۱۴۰۱۰ به نام ملاحظت پویای حق مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.